



نقش امپراتوری مقدس روم



اشاره

برای آن‌ها که به تاریخ و تحولات اروپا علاقه‌مندند، شناخت امپراتوری مقدس روم و اهمیت آن در قرون وسطا و قرون جدید، می‌تواند به آگاهی از سیر شکل‌گیری منازعات منطقه‌ای، ملی و مذهبی این قاره یاری رساند. این امپراتوری که در قرون وسطا تأسیس و در انتهای قرون جدید، رسماً از صحنه‌ی تاریخ اروپا برچیده شد، در سراسر این دوره‌ی هزار ساله، تحولات زیادی را از سر گذراند که از آن جمله می‌توان به نقش آن در مناسبات دین و دولت در قرون وسطا اشاره کرد. همچنین، بعضی از مورخان به میراث این امپراتوری در منازعات مرزی و منطقه‌ای اشاره کرده‌اند که تا قرن بیستم نیز ادامه داشت.

تأسیس امپراتوری فرانک

فرانک‌ها از جمله اقوام ژرمنی بودند که از تمدن بهره‌ی اندکی داشتند. در مقایسه با سایر اقوام، آن‌ها خاک ژرمن را رها نکردند و در سرزمین‌های خویش باقی ماندند. نخستین بار نام فرانک‌ها در تاریخ در تصنیفی از سربازان رومی شنیده شده که از قرن سوم به جای مانده است. سپاهیان روم این‌گونه از آن‌ها یاد می‌کردند: «ما هزار نفر فرانک کشته‌ایم و حالا نوبت هزار، هزار، هزار و هزار نفر ایرانی است.»^۱

فرانک‌ها به دلیل این که سد راه تهاجم مسلمانان به فرانسه و قلب اروپا شدند، مورد ستایش اروپاییان قرار گرفتند. زمانی که ارتش فرانک‌ها به فرماندهی شارل مارتل^۲، در دشت «تورز»^۳ با جنگاوران مسلمان روبه‌رو شد (۷۳۲م) و پس از نبردی سخت آنان را شکست داد و به طرف اسپانیا عقب‌نشاند، به شارل مارتل یا «شارل چکش» معروف شد.^۴

شارل مارتل یکی از اعضای خاندان «مروونژین»^۵ بود که در اوایل قرن هشتم میلادی به پادشاهی رسید. فرزندان او سلسله‌ی دیگری از قوم فرانک به نام «کارولنژین»^۶ را بنیان نهادند؛ ناهی که از واژه‌ی لاتینی کارولوس یعنی شارل گرفته شده بود.^۷

شارل مارتل خود را پادشاه فرانک نمی‌نامید، اما فرزندش پپین^۸ معروف به «پپین کوتوله»، در سال ۷۵۱ به عنوان نخستین پادشاه کارولنژین به قدرت رسید. در مراسم انتخاب وی که با حضور اشراف فرانک در محل «سواسون»^۹ در شمال شرقی فرانسه تشکیل شد، قدیس بونیفاس^{۱۰} به نمایندگی از پاپ، یکی از مراسم آئین یهود را احیا کرد و همچنان که شموئیل به نام خداوند با روغن مقدس داوود را مسح کرده بود، او نیز پپین را مسح کرد. بدین ترتیب، قوم فرانک برای نخستین بار مهر تأیید الهی بر سلطنت و پادشاهی خود نشانند.

پس از هجوم لومباردها^{۱۱} به ایتالیا، پاپ استفانوس دوم^{۱۲} به سرزمین فرانک‌ها رفت و از پپین تقاضای حمایت کرد. در ضمن طی مراسمی پپین، همسر و پسرانش، کارلومان و شارل (شارلمانی بعدی) را با روغن مقدس متبرک کرد. «پپین، در دو جنگ لومباردها را مقهور ساخت و ایشان را مجبور کرد قسمتی از تصرفات خود و به خصوص منطقه‌ی «راونا»^{۱۳} را که سابقاً به امپراتوری روم شرقی تعلق داشت، واگذار کنند. این اراضی را پپین به عنوان هدیه به پاپ تسلیم کرد. اراضی نزدیک روم، تحت حکومت پاپ، به عنوان سلطان، قرار گرفتند...

به منظور تأیید و تقویت دعای پاپ، یک نفر (یا یک دسته) از کارکنان دستگاه پاپ احتمالاً در اواخر قرن هشتم، اسنادی جعل کرد، دایر بر این که هدیه‌ی پپین فقط تأکید بر هدیه‌ای بوده است که در قرن چهارم از طرف قسطنطین داده شده بود. طبق سند مجعول هدیه‌ی قسطنطین، امپراتور مزبور هنگامی که برای حرکت به سوی پایتخت جدید خود، قسطنطنیه، از روم خارج می‌شد، پاپ سیلوستر^{۱۴} را به جانشینی خود تعیین کرده بود.^{۱۵} این موضوع در روابط آینده‌ی پاپ و امپراتوران تأثیر به‌سزایی نهاد.

شارلمانی

مشهورترین پادشاه خاندان کارولژین، شارلمانی^{۱۶} پسر پپین بود که از ۷۷۱ تا ۸۱۴ فرمانروایی کرد. نام شارلمانی از عبارت لاتین «Carolus Magnus» به معنای «شارل کبیر» گرفته شده بود. در دوران وی، پادشاهی فرانک به اوج وسعت خود رسید و به یک امپراتوری تبدیل شد. شارلمانی جنگ با لومباردها را که از زمان پدرش آغاز شده بود، با سلطه بر آن‌ها پایان داد، ساکسون‌ها^{۱۷} را در هم شکست و آنچه را که آلمان امروزی می‌نامند، به قلمروی خویش افزود.

اقدامات نظامی شارلمانی، آغاز یک تفکر فزون‌خواهانه در آلمان نسبت به اروپای شرقی نیز بود. وی بین قلمروی غربی خود با اروپای شرقی، استان‌های مرزی ایجاد کرد که پایگاه‌هایی برای مأموریت‌های نظامی فرانک‌ها در داخل اروپای شرقی بودند. اعتقاد فرانک‌ها به این که این بخش از اروپا متعلق به آن‌هاست، قرن‌ها تاخت و تاز ژرمن‌ها را در آن نواحی در پی داشت که سیاست «حرکت به سوی شرق»^{۱۸} نام گرفت و آخرین مورد آن در جنگ جهانی دوم روی داد.^{۱۹} روز کریسمس سال ۸۰۰ م. پاپ لئوی سوم در شهر رم به دست خویش تاج بر سر شارلمانی نهاد و به او عنوان «امپراتور روم غربی» داد. پایتخت این امپراتوری در «آخن»^{۲۰} یا «اکس لاشاپل» (عنوانی که فرانسویان برای آن به کار می‌بردند)، در نزدیکی مصب رود راین^{۲۱} قرار داشت. برای نخستین بار پس از عهد باستان، در دوران سلطنت شارلمانی اروپا از نظر اجتماعی و فرهنگی شکل جامعه‌ای واحد و

متشکل را به خود گرفت. از این زمان، امپراتوری نقش بازوی قدرتمند جهان مسیحیت و رقیب بازوی دیگر، یعنی کلیسای کاتولیک را ایفا کرد.

اما مسأله‌ی مهمی که در روابط سیاسی امپراتوری مقدس روم با سایر دولت‌ها و پاپ‌ها مطرح شد این بود که چون برخی از پادشاهان فرانک، خود را وارث امپراتوری روم می‌دانستند، برای رسمیت دادن به این نام، لازم می‌دیدند که نظارت بر شهر باستانی رم و سرزمین ایتالیا را در اختیار داشته باشند. بنابراین، درگیری با شهرهای ایتالیا و پاپ‌ها یکی از گرفتاری‌های معمول امپراتوران بود که البته نه تنها دستاوردی برای آن‌ها نداشت، بلکه به تضعیف امپراتوری و تشدید روحیه‌ی وطن‌پرستی دوجانبه بر علیه امپراتوران انجامید. یعنی از یک سو ایتالیایی‌ها، آلمانی‌ها را بیگانگانی می‌دانستند که به ملک و ملت آن‌ها طمع کرده‌اند، و از سوی دیگر، شاهزادگان درون امپراتوری آلمان، امپراتوران خویش را فرمانروایانی بی‌علاقه به سرزمین و قوم خود معرفی می‌کردند. سایر دولت‌های اروپایی نیز از این جریان‌ها بهره می‌بردند و از طریق عقد اتحادها و یا استفاده از فرصت‌های به‌دست آمده، نظام‌های پادشاهی خویش را تقویت می‌کردند.

شارلمانی و خاندان کارولژین از جنبه‌ی دیگری نیز در تاریخ و تمدن سده‌های میانه شهرت یافته‌اند: شارلمانی نیاز به تعلیم و تربیت را درک کرده بود؛ به ویژه این که می‌خواست آن را تابع قوانین پادشاهی قرار دهد.^{۲۲} وی در کاخ خود در «اکس لاشاپل»، مدرسه‌ای ساخت. در این مدرسه دانشورانی از انگلستان، آلمان، فرانسه، اسپانیا و ایتالیا گرد آمده بودند و با زبان لاتین که زبان علمی آن روزگار بود، به آموزش شاهزادگان می‌پرداختند.^{۲۳} جانشینان وی نیز، نظیر اوتو اول (۹۷۳-۹۳۶ م)، اوتو دوم (۹۸۳-۹۷۳ م) و اوتو سوم (۱۰۰۲-۹۸۳ م) به برخی تلاش‌های دانشورانه در آلمان میدان دادند. مدرسه‌های رهبانی و کلیساهای جامع^{۲۴} تأسیس شدند که در آن‌ها، رونوشت‌هایی از آثار مربوط به دوره‌ی روم باستان تهیه می‌شد. به همین دلیل، بعضی از نویسندگان نام «نوزایی کارولژین»^{۲۵} و نام نوزایی «اتونین یا ساکسون»^{۲۶} را به دوران جانشینان وی اطلاق کردند.^{۲۷}

در اهمیت کار شارلمانی و جانشینانش در زمینه‌ی پیشبرد دانش و فرهنگ، البته نباید اغراق کرد، اما قدر مسلم این است که وی با جمع‌آوری دانشوران و حتی با پیروی از روش‌های آموزشی مدرسه‌های ایرلندی و انگلیسی، جای پای او را در روشنگری در اواخر «عصر تاریک»^{۲۸} باقی نهاد. در تأثیر اقدامات او و جانشینانش ادعا شده است که بعدها در قرن دوازدهم میلادی، فرانسه سرزمین بیداری فکری اروپا شد.^{۲۹}

تأسیس امپراتوری مقدس روم

پس از مرگ شارلمانی، امپراتوری او به پسرش لویی، مشهور به «پرهیزگار» رسید. لویی در سال ۸۴۰ درگذشت و امپراتوری به صحنه‌ی منازعه‌ی سه فرزندش تبدیل شد. در سال ۸۴۸، در «وردن»^{۳۰} معاهده‌ای میان برادران منعقد شد که در تاریخ اروپا اهمیت کم‌نظیری دارد. طبق این معاهده، امپراتوری فرانک به سه بخش تقسیم شد. منطقه‌ی غربی به شارل معروف به «شارل کچل» تعلق یافت که از آن، کشور فرانسه به وجود آمد. منطقه‌ی شرقی به همان وسعت در اختیار لویی معروف به «لویی ژرمنی» قرار گرفت که کشور آلمان را تشکیل داد و نوار باریکی بین پادشاهی‌های دو برادر برای لوتار^{۳۱} باقی ماند که از شمال تا جنوب ادامه داشت. این منطقه که به آن «لوتارینگیا»^{۳۲} گفته می‌شد و فرانسوی‌ها به آن «لورن»^{۳۳} می‌گفتند، بخش‌های مهمی نظیر آلزاس و لورن و شمال غربی آلمان را در برمی‌گرفت. از همان فردای بعد از عهدنامه‌ی وردن، این ناحیه موضوع جدال فرانسه و آلمان شد که تا بیش از ده قرن بعد ادامه یافت.^{۳۴}

هنگامی که شاخه‌ی شرقی دودمان «کارولنژین» در سال ۹۱۱ از بین رفت، ژرمن‌ها به عادت باستانی خود در مورد انتخاب یک پادشاه برگشتند. انتخاب آن‌ها کنراد دوک فرانکونیا^{۳۵} بود که تا ۹۱۸ پادشاهی کرد. پس از وی، هانری اول (۹۳۶-۹۱۹ م) ملقب به «فاولر» (شکارچی طیور) از خاندان «ساکسون» را بر تخت نشاندند. مشهورترین عضو این خاندان پسر هانری، اوتوی اول (بزرگ) بود (۹۷۳-۹۳۶ م). او در آخن (اکس لاشاپل) تاجگذاری کرد؛ احتمالاً با این عقیده که جانشین بر حق شارلمانی است. سال ۹۶۱، در دفع حمله‌ی «لومباردها»^{۳۶} به ایتالیا و به درخواست پاپ یوآنس دوازدهم (۹۶۴-۹۵۵ م)، پاپ را در مقابل مهاجمان یاری داد. در ژانویه‌ی سال بعد (۹۶۲ م)، به پاس خدمتش به عنوان امپراتور آلمان و ایتالیا تاجگذاری کرد. این دو دولت با هم امپراتوری مقدس روم را به وجود آوردند. بدین ترتیب، تشکیلات سیاسی عظیمی که به معنای گسترده‌ی آن از سال ۸۰۰ در زمان شارلمانی ایجاد شده بود، اسماً و رسماً از سال ۹۶۲ تحت عنوان امپراتوری مقدس روم تأسیس شد و تا ۱۸۰۶ دوام آورد. حضور این امپراتوری، امکان یکپارچگی و تشکیل پادشاهی ملی را از دو ملت آلمان و ایتالیا گرفت و امپراتوران نیز چنان درگیر نام و عنوان خویش بودند که عملاً سلطه‌ی خود را بر هر دو کشور از دست دادند.

اوتوی اول با کلیسای روم و شخص پاپ نیز به رقابت برخاست و هنگامی که در سال ۹۶۳ پاپ یوآنس دوازدهم علیه امپراتور اقدام کرد، اوتو به روم شتافت، او را خلع کرد و از مردم سوگند وفاداری گرفت که بدون اجازه‌ی وی به انتخاب پاپ دست نزنند. این جدال بر سر

برتری مقام، به نبرد میان پاپ‌ها و امپراتوران انجامید که قرن‌ها ادامه یافت.^{۳۷}

در قرن دوازدهم، پادشاهی اوتوی کبیر به دست خاندان «هوهن شتافن»^{۳۸} افتاد که مشهورترین نمایندگان آن فردریک بارباروسا^{۳۹} (ریش قرمز) و فردریک دوم بودند. فردریک بارباروسا (اول)، امپراتوری آلمان و ایتالیا را امپراتوری مقدس روم نامید، با این نظر که این امپراتوری، جهانی و همدریف کلیسا و از جانب خداست. وی که از سال ۱۱۱۵ تا ۱۱۹۰ امپراتور امپراتوری مقدس روم بود، چون تحمل سلطه‌ی مسلمانان بر بیت المقدس را نداشت، برای تصرف آن‌جا با سپاهی بزرگ قدم در راه نهاد. اما قبل از رسیدن به «اورشلیم» طی حادثه‌ای غرق شد. پیروانش چنان دلشکسته شدند که برای آن حادثه ناباورانه افسانه‌ها ساختند. براساس یکی از این افسانه‌ها، او در میان کوه‌ها پنهان است و صبر فراوان دارد، اما زمانی خواهد رسید که بازمی‌گردد و در آن روز سرزمین خود را بزرگ و باشکوه خواهد ساخت.^{۴۰}

فردریک دوم، شاه سیسیل (۱۱۹۷ م)، شاه آلمان (۱۲۱۲ م) و امپراتور امپراتوری مقدس روم (۱۲۲۰-۱۲۵۰ م)، بیش از آن‌که به قلمروی آلمانی‌اش علاقه‌مند باشد، به حوزه‌ی جنوبی آن دل بسته بود. او معتقد بود که تنها راه ممکن برای تحقق ادعای امپراتوری‌اش، ایجاد دولت قوی در سیسیل و ایتالیای جنوبی و گسترش آن به سمت شمال است. بنابراین، با اعتقاد به حق الهی فرمانروا، پادشاهی قدرتمندی تشکیل داد و بر اجرای قوانین و تجارت و صنعت کنترل شدیدی اعمال کرد.^{۴۱}

وی حتی چون دیکتاتوری‌های قرن بیستم، دست به عملیات نژادپرستانه زد: «او اعلام کرد، هنگامی که مردان سیسیلی با دختران خارجی بیامیزند، خلوص نژادی را آلوده کرده‌اند. ظاهراً فردریک فراموش کرده بود که پیش از او خون مسلمانان، یونانی‌ها، ایتالیایی‌ها و نورمان‌ها با اهالی سرزمینش درآمیخته و مهم‌تر این‌که خود وی نیمی ژرمنی و نیمی نورمان بود.»^{۴۲}

در سال ۱۲۷۳، رودولف^{۴۳} از خاندان «هابسبورگ»^{۴۴} وین را پایتخت خود قرار داد و دودمان جدیدی را بنیان نهاد. وی برای رسیدن به آریکه‌ی امپراتوری مقدس روم، در سال ۱۲۷۹ طی اعلامیه‌ای، تبعیت کامل پادشاه آلمان را از پاپ پذیرفت و کلیه‌ی دعاوی آلمان را بر ایتالیای جنوبی و سیسیل انکار کرد. گرچه وی به مقام امپراتوری نرسید، اما شالوده‌ی محکم دودمانی را پی افکند که تا سال ۱۹۱۸ بر اتریش و مجارستان سلطنت کردند.^{۴۵}

روابط پاپ‌ها و امپراتوران

در میان سلاطین اروپایی، نخستین فرمانروایانی که حوزه‌ی

اقتدار پاپ را به چالش کشیدند، امپراتوران آلمانی امپراتوری مقدس روم بودند. پیش تر به اقدام اوتوی اول در برابر پاپ یوآنس دوازدهم اشاره شد. او و اوتوی سوم (۱۰۰۲-۹۹۶م) و هانری سوم (۱۰۵۶-۱۰۴۶م) از جمله کسانی بودند که در انتخاب پاپ دخالت کردند. هانری سوم نه تنها سه تن را که در رقابت برای کسب مقام پاپی بودند از کار برکنار کرد، بلکه دو نفر دیگر را یکی پس از دیگری به مقام پاپی رساند.

در سال ۱۰۵۹، برای حفظ استقلال پاپ و کلیسا، پاپ نیکلای دوم فرمانی صادر کرد که طبق آن، فرمانروایان دنیوی حق دخالت در تعیین پاپ را نداشتند و این کار حق ویژه‌ی روحانیان معتبر روم بود.^{۴۶} با این حال، یکی از ماندگارترین چهره‌های داستان پاپ و پادشاه، هانری چهارم^{۴۷} و ماجرای او با پاپ گریگوریوس هفتم یا هیلد براند^{۴۸} است. در سال ۱۰۷۳، گریگوریوس هفتم به مقام پاپی رسید. وی در اجرای اصلاحات کلیسایی مصمم بود. بنابراین، در سال ۱۰۷۵ طی اعلامیه‌ای که به «بیانیه‌ی پاپ»^{۴۹} معروف شد، حق خلع امپراتوران را ویژه‌ی پاپ دانست و همه‌ی جهان را همچون یک کشور مسیحی و خود را در رأس آن اعلام کرد.

هانری چهارم و اسقف‌های او انتخاب گریگوریوس را به مقام پاپی نپذیرفتند و متعاقباً هانری نیز از سوی پاپ عزل شد. مخالفان هانری در آلمان، با پاپ همدست شدند و به امپراتور چهار ماه مهلت دادند تا موقعیت خود را در برابر پاپ دوباره به دست آورد. ضمناً آن‌ها پاپ را به آلمان دعوت کردند. هانری برای اجتناب از این کار، در سرمای ژانویه‌ی سال ۱۰۷۷ به همراه زن و فرزند خردسالش از کوه‌های آلپ گذشت و به سوی اقامتگاه پاپ حرکت کرد. پاپ که راه آلمان را در پیش گرفته بود، چون خبر ورود هانری را شنید، به قلعه‌ی

«کانوسا»^{۵۱} روی کوه «آپنین»^{۵۱} رفت. امپراتور جامه‌ی توبه‌کاران پوشید و روز یکشنبه ۲۵ ژانویه به خدمت پاپ شتافت و پوزش طلبید. پاپ برای تحقیر وی، او را سه روز در آستانه‌ی قلعه در انتظار نهاده بود.

جانشینان گریگوریوس نیز تا مدت‌ها با هانری چهارم و فرزندش هانری پنجم در کشمکش بودند. بالاخره در سال ۱۱۲۲، پاپ کالیکستوس دوم^{۵۲} و هانری پنجم قرار داد معروف «ورمس»^{۵۳} را امضا کردند که به موجب آن، انتخاب اسقفان آلمان و ایتالیا به روحانیان روم واگذار شد، اما نصب آن‌ها در قلمروی امپراتور، با رضایت او بود.^{۵۴} این قرارداد گرچه به مشاجره‌ای که بر سر نصب امنای دین پیش آمده بود، خاتمه داد، اما علت اساسی کشمکش را که برتری جویی بود، از میان نبرد. ضمن این که فتوایسبم آلمان را نیز تقویت کرد؛ زیرا اشراف و امیران به بهانه‌ی این که پاپ، امپراتور را خلع کرده بود، از ۱۰۷۶ تا ۱۱۰۶ چنان رفتار می‌کردند که گویی شاهی در میان نیست.

امپراتور فردریک بارباروسا نیز که پیش از این ذکر او رفت، از اختیارات امپراتوری در مقابل کلیسا دفاع و اعلام کرد، وارث قانونی اراضی و نیز عناوینی است که شارلمانی به دست آورده بود. وی که در ۱۱۵۶ با زنی ازدواج کرد که وارث «بورگوندی»^{۵۵} بود، این ایالت بزرگ را دوباره به تصرف درآورد. به علاوه، سوئیس را مرکز سیاست خود قرار داد تا هم در کنار ایالات موروثی خویش و هم مشرف بر راه‌های آلپ به سوی ایتالیا باشد.

در زمان امپراتور شارل چهارم (۱۳۷۸-۱۳۴۷م) از خاندان «لوکزامبورگ»، فرمانی موسوم به «فرمان زرین»^{۵۶} در ۱۳۵۶ صادر شد. وی در این فرمان اعلام کرد که امپراتوری موهبتی است الهی و شاهزادگان آلمانی باید امپراتور را برگزینند و چون اکثریت او را انتخاب کرده‌اند، دیگر تأیید و تصویب پاپ موردی ندارد.

از میان ایالات و مناطق امپراتوری نیز وضعیت هریک از برگزینندگان مشخص شده بود. هر برگزیننده‌ای در قلمروی خویش واجد همه‌ی اختیارات سلطنتی از قبیل ضرب سکه و دیوان عدالت بود. فرمان زرین به شاهزادگان قدرت بیش‌تری داد که در دوران نهضت پروتستان به رهبری مارتین لوتر^{۵۷} پیامدهای آن به ظهور رسید.^{۵۸}

امپراتوری مقدس روم از ضعف تا زوال پس از صدور فرمان زرین از سوی شارل



چهارم، تعداد اعضای برگزینده‌ی پادشاه به هفت مورد تثبیت شد. در پی این منشور، استقلال عمل زیادی به ایالات برگزیننده داده شد. چنان‌که اختیار وضع قوانین، قدرت قضایی در قلمرو خویش، حق مالکیت بر معادن، اختیار ضرب سکه و تا حدودی اختیار صلح و جنگ را در دست داشتند. با مرگ یک امپراتور، اسقف اعظم

مایس^{۵۹} که صدر اعظم سلطنتی بود، در فرانکفورت نشستی از برگزینندگان برگزار می‌کرد. طی یک رأی‌گیری ساده، پادشاه انتخاب می‌شد و لقب رومیان را در یک تاجگذاری در آخن به‌دست می‌آورد. همچنین، لقب امپراتوری مقدس روم از سوی پاپ در یک تاجگذاری جداگانه در روم به او تفویض می‌شد.

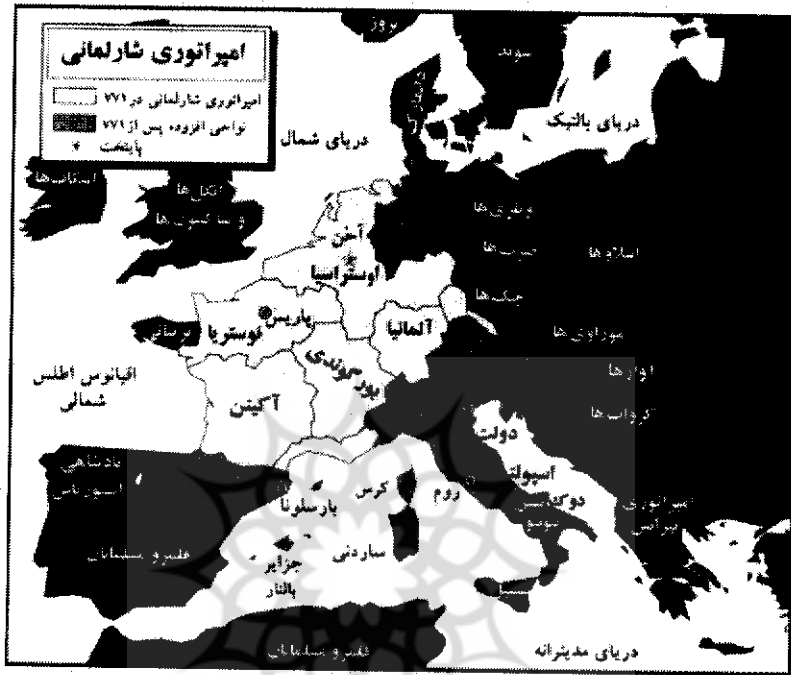
این سیستم انتخابی، استقلال طلبی شهریاران را افزایش می‌داد، زیرا برگزینندگان معمولاً کسی را انتخاب می‌کردند که یا خیلی ضعیف بود و یا تمایلی نداشت به حقوق مخصوص و امتیازات آن‌ها تجاوز کند.^{۶۰} هدف از صدور منشور زرین، قانونی کردن واقعیت‌های موجود در درون امپراتوری مقدس روم بود، تا از قلمروهای گوناگون شهریاران، یک فدراسیون تعاونی به‌وجود آورد. اما برگزینندگان چنان در امور قلمرو خویش غرق شدند که مسؤلیت بزرگ‌تر خود را به‌عنوان رایزن امپراتوری از یاد بردند و از آلمان تنها نامی باقی ماند.^{۶۱}

بسیاری از تحولاتی که از نیمه‌ی دوم قرن شانزدهم، اروپا را دستخوش گیر و دارهای سیاسی و سپس مذهبی کرد، با تغییرات دودمانی و پیدایش خاندان «هابسبورگ» در اروپای مرکزی، اسپانیا و به‌طور کلی امپراتوری مقدس روم ارتباط نزدیکی داشتند. این خاندان از سرچشمه‌های فئودالی گمنامی از سوئیس برخاسته بود. مالکیت قلمروی دوک‌نشین اتریش که منطقه‌ی استراتژیکی در کنار «دانوب» بود، این خاندان را در مسیر جریان قدرت انداخت. پادشاهان هابسبورگ وین را پایتخت خویش قرار دادند و معمولاً ولیعهد

امپراتور، «مهیندوک»^{۶۲} اتریش بود.

در دوران فرمانروایی با اهمیت ماکسیمیلیان اول^{۶۳} (۱۵۱۹-۱۴۹۳ م) بود که در درون امپراتوری تحولات پیچیده‌ای رخ داد. او همچون دیگر پادشاهی‌های اروپایی به فکر اصل مرکزیت سیاسی بود و در این زمینه اقداماتی انجام داد. وی که هیچ‌گاه تاجگذاری نکرد، درصدد

برآمد عظمت امپراتوری مقدس روم را با به‌دست آوردن نفوذ و املاک پیشین در ایتالیا احیا کند. بنابراین، بارها به آن کشور لشکر کشید و حتی به فکر برکناری پاپ یولیوس دوم^{۶۴} و ادغام مقام پاپی و امپراتوری افتاد.^{۶۵} اصلاحات فرهنگی او به رنسانسی در تاریخ آلمان



می‌مانست. با تلاش وی، گویش‌های جنوب و شمال آلمان، به صورت لهجه‌ای عمومی درآمد که بعداً زبان رسمی حکومت آلمان، کتاب مقدس «لوتر»، و ادبیات آلمانی شد. «دانشگاه وین» را دوباره سامان داد و کرسی تدریس حقوق، ریاضیات، شعر و خطابه در آن ایجاد کرد. وی اومانیست‌های ایتالیایی را به وین دعوت نمود.^{۶۶} اقدامات ماکسیمیلیان روح میهن‌پرستی آلمان‌ها را دوباره به جوش آورد، چنان‌که اصلاحات دینی او به تضعیف هر چه بیش‌تر امپراتوری و تقویت شاهزادگان محلی انجامید.

اقتدار هابسبورگ‌ها در دوران امپراتوری شارل پنجم^{۶۷} به صورت افسانه‌ای نمایان شد. وی که نوه‌ی ماکسیمیلیان بود، وارث سرزمین‌های وسیعی از پدر و مادر و نیاکان خود شده بود. سرزمین‌های «آراگون»^{۶۸}، «نابل»^{۶۹}، «سیسیل»^{۷۰}، کاستیل^{۷۱}، لئون^{۷۲} و گرانادای^{۷۳} را فتح کرد و آمریکا را از سوی فردیناند، ایزابل و پدرش فیلیپ به‌دست آورد. شارل همچنین سرزمین‌های هلند، بلژیک و لوکزامبورگ را از پدرش فیلیپ به‌ارث برد. بالاخره در پی مرگ امپراتور ماکسیمیلیان در ۱۵۱۹، املاک و متعلقات هابسبورگ در آلمان، از جمله اتریش به نوه‌اش شارل رسید. در همان سال، وی که پادشاه

اسپانیا بود، به عنوان پادشاه آلمان و امپراتوری مقدس روم (۱۵۵۸-۱۵۱۹) نیز شناخته شد. در دوران او، جریانات اصلاح دینی و جنبش پروتستان به اوج خود رسید و بسیاری از سیاست‌های وی باعث شد که احساسات میهن پرستی سرزمین‌هایی که او مدعی آن‌ها بود، تقویت شود.

بدین ترتیب، امپراتوری مقدس روم در جدال امپراتوران برای کسب نامی مقدس و رومی با دیگر پادشاهی‌ها و حتی پاپ‌های ایتالیا، به سرزمینی وسیع اما ضعیف تبدیل شد؛ به طوری که در آغاز قرن شانزدهم و شعله‌ور شدن نهضت اصلاح دینی، عملاً میدان را به شاهزادگان درون امپراتوری وا گذاشت. در ایالات امپراتوری، همچنان که در فرانسه و اسپانیا روی داد، شهر یاران به قوانین و حقوق رومی توجه بیش‌تری معطوف داشتند و برای رونق امور خویش، حقوقدانان برجسته استخدام کردند. آن‌ها اندیشه‌های سیاسی و نظم و قانون اجتماعی را از قوانین «ژوستینیان» استخراج می‌کردند و بی‌توجه به سنت‌های جامعه‌ی قرون وسطایی، اراده‌ی شهریار را مبنای مناسبی برای وضع قوانین می‌دانستند.^{۷۴}

ایالات کلیسایی نیز که تقریباً $\frac{1}{3}$ آلمان را دربر گرفته بودند،^{۷۵} در تضعیف قدرت امپراتوری نقش مهمی ایفا می‌کردند. آن‌ها گرچه در بیعت با امپراتور بودند، اما رابطه‌ی نزدیک‌تری با پاپ و کلیسای کاتولیک‌رم داشتند. اهمیت ویژه‌ی سه دولت «ماینتس»^{۷۶}، «ترییر»^{۷۷} و «کلونی»^{۷۸} که حاکمان آن‌ها سه تن از هفت برگزیننده‌ی امپراتور بودند، بسیار قابل توجه بود. از سوی دیگر، قلمروهای آن‌ها بر مرز میان آلمان و فرانسه قرار داشت که آن‌ها را به درون همه‌ی ستیزه‌ها و رقابت‌های میان آن دو قدرت می‌کشاند.

درون ایالات کلیسایی نیز ثروت فراوان کلیسا در دست اشرافیت و روحانیان طبقه‌ی بالا قرار داشت و میان روحانیت فرودست و روحانیت فرادست در آلمان شکاف عظیمی ایجاد شده بود. در این زمان روحانیت فقیر در نهضت پروتستان، فرصت انتقام‌جویی از کلیسا و مقامات بالاتر را از دست نداد.^{۷۹}

در جریان نهضت پروتستان، شارل پنجم به مقابله با مارتین لوتر^{۸۰} برخاست و بدین ترتیب پاپ و امپراتور با هم متحد شدند. شاهزادگان آلمانی نیز جانب لوتر را گرفتند و با تقویت هرچه بیش‌تر آئین لوتری، قدرت و اعتبار امپراتور را به چالش کشیدند. در همان زمان که امپراتور در صدد مقابله با لوتر برآمد (۱۵۲۱ م)، عثمانی‌ها به اروپا هجوم آوردند و تا دانوب پیش رفتند. شارل به فکر جلوگیری از ورود آن‌ها افتاد و این مسأله او را از جنبش لوتر غافل کرد. زمانی که امپراتور از صحنه‌ی سیاست‌های خارجی و حملات عثمانی‌ها به صحنه‌ی امپراتوری بازگشت، نهضت پروتستان بسیار قدرتمند شده بود.^{۸۱} مهم‌ترین رویداد درون امپراتوری که با نهضت اصلاح دینی پیوند

داشت، تشکیل مجلس یا «دیت»^{۸۲} تاریخی اگسبورگ (۱۵۵۵ م) بود. ریاست دیت را فردیناند، برادر امپراتور به عهده داشت که بعداً به عنوان فردیناند اول به امپراتوری رسید (۱۵۶۴-۱۵۵۸ م).

دیت اگسبورگ فرمولی مرکب از چهار کلمه برای سازش دو مذهب کاتولیک و پروتستان مطرح کرد: Cuius Regio Eius Religio؛ یعنی: قلمرو از آن هرکس، مذهب از آن او.^{۸۳}

بدین ترتیب براساس صلح اگسبورگ، شهریاران آلمانی در انتخاب مذهب کاتولیک یا پروتستان آزادی عمل به دست آوردند. این مسأله در استقلال آن‌ها از امپراتوری مقدس روم نقش بسیار مهمی ایفا کرد. از آن پس، امپراتوری را سرزمین‌های نیمه‌مستقلی نظیر آلمان، لوکزامبورگ، «لورن»^{۸۴}، سوئیس، اتریش، بوهم، «فرانس-کنته»^{۸۵}، «موراوی»^{۸۶} و قسمتی از مجارستان تشکیل می‌داد.^{۸۷} پس از استعفای شارل پنجم، خانواده‌ی هابسبورگ به دو شعبه تقسیم شدند: هابسبورگ‌های اتریش که همچنان بر امپراتوری فرمانروایی کردند و هابسبورگ‌های اسپانیا. در صحنه‌ی اروپا نیز مهم‌ترین رویدادهای سیاسی حول محور رقابت‌های فرانسه و خاندان هابسبورگ می‌چرخید. فرانسه پس از قرارداد «کاتوکامبرزی»^{۸۸}، که در ۱۵۵۹ میان فرانسه و اسپانیا بر مرز بلژیک بسته شد، با امپراتوری هابسبورگ درگیری‌ها را همچنان ادامه داد. مورخان، این قرارداد را به عنوان خط تقسیم‌کننده‌ای می‌دانند که از آن زمان تا عهدنامه‌ی «وستفالی»^{۸۹} در ۱۶۴۸، مسأله‌ی مذهبی وارد منازعات سیاسی و دودمانی کشورهای اروپایی شد.^{۹۰}

عهدنامه‌ی وستفالی برای امپراتوری مقدس روم مصیبت‌بار بود. علاوه بر استقلال سیاسی فرمانروایان درون امپراتوری، بخش‌هایی از آلمان و سوئیس نیز جدا شدند و خانواده‌ی «هوهنزلرن»^{۹۱} یا کمک فرانسه، برای رقابت با خاندان هابسبورگ، سرزمین‌های «براندنبورگ»^{۹۲} را در اختیار گرفت. براندنبورگ پس از آن به پروس تبدیل شد و یکی از قدرت‌های مهم اروپایی را به وجود آورد.

بدین ترتیب، هنگامی که اروپا به قرن هفدهم میلادی قدم گذاشت، دو مانع باستانی از سر راه حاکمیت مستقل دولت‌ها و ملت‌های اروپا، یعنی پاپ و امپراتور، برداشته شد و کشورهای اروپایی دوران نوینی را آغاز کردند.

پایان رسمی امپراتوری که به قول ولتر، دیگر «نه مقدس، نه رومی و نه یک امپراتوری» بود، با ظهور ناپلئون در اروپا رقم خورد. طی فتوحات ناپلئون و منازعات وی با پروس و اتریش، رؤسای دولت‌های گوناگون امپراتوری به رهبری سراسقف اعظم سابق، مانیتس، از ناپلئون خواستند که آن‌ها را تحت حمایت خود بگیرد. در مقابل تعهد کردند که قوایی شصت و سه هزار نفری برای ارتش او

فراهم آورند و بدین گونه جدایی خود را از امپراتوری مقدس روم اعلام داشتند. پس از آن نیز، «کنفدراسیون راین»^{۹۳} را تشکیل دادند. اتریش که شکست خورده و در هم ریخته بود، این تغییرات را پذیرفت. از آن جا که کناره گیری شانزده شاهزاده و قلمروهای آن ها موجب می شد که امپراتوری مقدس روم به صورت قطعه ی بسیار کوچکی از وسعت اولیه ی خود درآید، امپراتور فرانسیس دوم در ۶ اوت ۱۸۰۶ از لقب و امتیازات خود چشم پوشید و از این تاریخ به بعد، به لقب «فرانسیس اول امپراتور اتریش»، قناعت کرد.^{۹۴}



نتیجه

امپراتوری مقدس روم طی یک دوران ظهور و زوال هزارساله، نقش بسیار مهمی در تحولات سیاسی و اجتماعی اروپا ایفا کرد. زمانی به عنوان دژ مستحکم کلیسای کاتولیک در برابر بدعت گرایان قرار گرفت و روزگاری مانع استوار تشکیل دولت های مستقل و قدرتمند در اروپای مرکزی و غربی شد. در عین حال این امپراتوری، مدافع بی مانند اروپا در برابر هجوم ترکان عثمانی به شمار می رفت. در کنار همه ی عواملی که به ضعف و زوال این امپراتوری دامن زدند، دو عامل اساسی را نباید نادیده گرفت:

نخست، بروز نهضت پروتستان و پیامدهای آن که استقلال و جدایی شهر یاران از پاپ و سرنوشت امپراتوری را فراهم ساخت. دیگر، وسعت و ناهمگونی سرزمین های درون امپراتوری که تقریباً در سرشت همه ی امپراتوری ها وجود دارد. این مسأله سبب شد که ایالات و دولت ها در استقلال عمل خویش با دشواری کم تری مواجه گردند.

زیرنویس

۱. ماله، آلبِر. تاریخ عمومی. جلد سوم، تاریخ قرون وسطا. ترجمه ی عبدالحسین هژیر (تهران: انتشارات دنیای کتاب و نشر علم، چاپ دوم، ۱۳۶۶) ص ۳۲.

2. Charles Martel

3. Tours

۴. ماریچ تاپین، اوا. قهرمانان قرون وسطا. ترجمه ی احمد صفوی (تهران: انتشارات حافظ، چاپ اول، ۱۳۷۰) ص ۵۱.

5. Merovingian

6. Carolingian

۷. کوریک، جیمز آ. قرون وسطای اولیه. ترجمه ی مهدی حقیقت خواه (تهران: انتشارات ققنوس، چاپ اول، ۱۳۸۰) ص ۶۰.

8. Pepin

9. Sosissons

10. Boniface

11. Lombards

12. Stephen II

13. Ravenna

14. Sylvester

۱۵. برنیتون، کرین و دیگران. تاریخ تمدن غرب و میانی آن در شرق. ترجمه ی پرویز داریوش (تهران: انتشارات کتابخانه ی ابن سینا، چاپ اول، ۱۳۳۸) ص ۱۵۰.

16. Charlemagne

17. saxon

18. Drang Nach Osten

۱۹. جیمز آ. کوریک، پیشین، ص ۶۰.

20. Aachen

21. Rhine

22. Lucas, Henry S. The Renaissance and the Reformation (New York: Harper & Row Publishers, 1966) p. 171.

۲۳. پالمِر، رابرت روزول. تاریخ جهان نو. جلد اول، ترجمه ی ابوالقاسم طاهری (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۹) ص ۲۷.

Macmillan company, 1966) p. 28.

۶۱. دورانت، ویل و آریل. تاریخ تمدن. جلد ششم، اصلاح دینی. ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای و سهیل آذری (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۱) ص ۱۸۴.
62. Henry Lucas, op. cit. p 21.
63. Maximilian I
64. Julius
۶۵. ویل دورانت، اصلاح دینی، ص ۳۶۳.
۶۶. همان، ص ۶۴-۳۶۳.
67. Charles
68. Aragon
69. Naples
70. Sicily
71. Castile
72. Leon
73. Granada
74. Grant, A. J. A. History of Europ from 1494 to 1610 (London: Methuen & co. ltd, 1964) p 4.
75. Ibid, p. 3.
76. Mains
77. Trire
78. Cologne
79. Ibid, p 97.
80. Martin Luther
81. Stavrianos, L. S. The world since 1500 (prentice Hall, Inc. Englewood cliff, 1966) p. 109.
82. Diet
۸۳. ویل دورانت، اصلاح دینی، ص ۵۳۹.
84. Lorraine
85. Franche-Comte
86. Moravia
87. A. J. Grant, op. cit. p 189.
88. Cateau - Cambresis
89. Westphalia
90. Ibid, p. 189.
91. Hohenzollem
92. Brandenburg
93. Confederation of the Rhine
۹۴. دورانت، ویل و آریل. تاریخ تمدن. جلد یازدهم، عصر ناپلئون. ترجمه‌ی اسماعیل دولتشاهی و علی اصغر بهرام‌بیگی (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۱) ص ۲۶۳.

24. Cathedral

25. Carloingian Renaissance

26. Ottonian or Saxon Renaissance

27. Henry Lucas, op. cit. p 171.

28. Dark Age

۲۹. لوکاس، هنری. تاریخ تمدن. جلد اول. ترجمه‌ی عبدالحسین آذرنگ (تهران: انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۶۸) ص ۴۱۱.

30. Verdun

31. Lothair

32. Lotharingia

33. Lorraine

۳۴. آلبر ماله، پیشین، ص ۱۴۴.

35. Conrad of Franconia

36. Lombards

۳۷. همان، ص ۱۶۸-۱۶۷.

38. Hohenstaufen

39. Fredrick Barbarossa

۴۰. اوا مارچ تاین، پیشین، ص ۱۵۲.

41. Mc Nall Burns, Edward. Western Civilizations their History and their culture (New York: w. w. Norton & Company. Inc, 1958) p 322.

42. Ibid, p 322.

43. Rudolf

44. Hapsburg

۴۵. دورانت، ویل. تاریخ تمدن. جلد چهارم، عصر ایمان. ترجمه‌ی ابوطالب صارمی و ابوالقاسم پاینده (تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۱) ص ۸۹۰.

۴۶. آلبر ماله، پیشین، ص ۲۴۳.

47. Henry IV

48. Hildebrand

49. Dictatur Papae

50. Canossa

51. Apennines

52. Calixtus II

53. Worms

۵۴. همان، ص ۵۰.

55. Burgundy

56. Golden Bull

57. Martin Luther

۵۸. کریس برنیتون و دیگران، پیشین، ص ۲۲۲.

59. Mainz

60. Grimm, Harold J. The Reformation era 1500 - 1650 (New York: